

The benefit of some Shia commentators from the gifts of Kashfi

Mohammadrezā Movahed

The Associated Professor of Persian Language and Literature, Qom University

Abstract

A long list of Persian Shiite commentaries that have been written since the Safavid period in Iran is proof of the influence that Mulla Hossein Kashfi had on them through his interpretation of the Mavaheb Aliyeh. In this article, relying on three Safavid period commentaries that were closer to the time of the author and author of Mohabeh, these usages have been traced. Interpretations such as:

- 1 .Tafsir of Tarjomat Al-Khwas or Tafsir of Zavareh by Ali Ibn .Hasan Zavareh (written in 947 AH)**
- 2 .Tafsir Manhaj al-Sadeghin authored by Mulla Fethullah .Kashani (988 AD) and its summary**
- 3 .Tafsir Sharif Lahiji by Sheikh Muhammad bin Sheikh Ali Lahijani (1090 or 1095 AD)**

What emerges in this research, in the way of a comparative study of several literary-religious texts, is that due to the presence of visible and hidden qualities in the translation of Tarjomat al-Khavas, we can consider the contribution of Kashfi's interpretation in the work of Zavara's interpretation, more than other sources. in the cases where he quotes from Kashifi, also respects the side of fairness and politeness, but Fethullah Kashani in the Manhaj, although in the translation of the verses and Mentioning moral or mystical sayings in Tafsir is much more than

Zawari's, he has relied on the gifts against him and has included the items of gifts in the Manjha, but he has had less favors with Kashifi. Also, apart from Lahiji's commentary, in many other commentaries written in this period, the role of Pai Mohabeh is clearly evident.

Keywords: Mavaheb Aliyeh, Hossein Kashefi, Shiite interpretation, Tajomat-AL Khavas translation, Manhaj al-Sadeghin.

In Press

بهره برخی مفسران شیعی از مواهب کاشفی

محمد رضا موحدی | دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه قم، قم، ایران

چکیده

فهرست بلندی از تفاسیر شیعی فارسی که از ایران عهد صفوی تاکنون به نگارش درآمده، گواه بر تأثیری است که ملا حسین کاشفی از طریق تفسیر مواهب علیّه بر آنها داشته است. در این مقاله، با تکیه بر سه تفسیر دوره صفوی که به زمان تألیف مواهب و مولف آن نزدیک تر بوده اند، این بهره گیری ها پی گیری شده است. تفاسیری چون:

۱. تفسیر ترجمه الخواص یا تفسیر زوارهای از علی بن حسن زوارهای (نگارش در ۹۴۷ هجری).
۲. تفسیر منهج الصادقین تألیف ملا فتح الله کاشانی (م. ۹۸۸ ق.) و خلاصه آن.
۳. تفسیر شریف لاهیجی اثر شیخ محمد بن شیخ علی لاهیجانی (م. ۱۰۹۰ یا ۱۰۹۵ ق.).

آنچه در این پژوهش به شیوه مطالعه تطبیقی بر چند متن ادبی - دینی، رخ می نماید این است که با توجه به حضور پیدا و پنهان مواهب در ترجمه الخواص، می توان سهم تفسیر کاشفی را در اثر تفسیری زوارهای، بیش از سایر مآخذ دانست، با این امتیاز که در عین اعتدال مذهبی، در مواردی که از کاشفی نقل با ماخذ می کند، جانب انصاف و ادب را نیز پاس می دارد، ولی فتح الله کاشانی در منهج، با اینکه در بخش ترجمه آیات و ذکر اقوال اخلاقی یا عرفانی در تفسیر، بسی بیش از زواره ای، به مواهب علیه اتکا داشته و منقولات مواهب را در منهج درج کرده است، اما نسبت به کاشفی کم لطفی ها داشته است. همچنین غیر از تفسیر لاهیجی، در بسیاری دیگر از تفسیرهای نگارش یافته در این دوره، نقش پای مواهب کاملاً مشهود است.

کلیدواژه ها: مواهب علیّه، حسین کاشفی، تفسیر شیعی، ترجمه الخواص، منهج الصادقین

* نویسنده مسئول: movahedi1345@yahoo.com

مقدمه

ملاحسین واعظ کاشفی (ولادت حدود: ۸۴۰؛ وفات: ۹۱۰ هجری) نویسنده پرکار عهد تیموری، به لحاظ تنوع آثارش، در میان پژوهشگران عرصه های مختلف، بحث های بسیاری را برانگیخته است. بخش کثیری از این توجهات بویژه پس از استقرار صفویّه، معطوف به تشخیص مذهب او بوده و همین امر سبب شده تا نسبت به اصل آثار او و اهتمام به تصحیح و چاپ اندیشه و آثارش، نوعی احتیاط رعایت شود و در باب تاثیرگذاری هایش بر نویسندگان همعصر و ادوار پسینی، کمتر سخنی به گوش اهل تحقیق برسد. در حالی که به گفته استوری کتابشناس و شرقشناس برجسته، کثرت آثار چاپی و نسخ خطی مربوط به کاشفی در کتابخانه های جهان، او را کم نظیر ساخته است (استوری، ۱۳۶۲: ۱۴۷-۱۵۱). در باب زندگانی او تنها در چند سطر باید یاد آور شد که: «ولادتش در واسطه نیمه قرن نهم در بیهق سبزواری اتفاق افتاد و ... چون بانگی خوش و بیانی دلپذیر و اطلاعاتی بسیار داشت، مواعظش محل قبول همگان بود ... از سبزواری به نیشابور و از آنجا در سال ۸۶۰ به مشهد رفت و سپس برای زیارت مزار خواجه سعدالدین کاشغری که از کبار مشایخ نقشبندی بوده به هرات عازم شد و در آنجا با مولانا جامی ملاقات کرد و در همان شهر به وعظ و تذکیر و تصنیف ادامه داد و با رجال و شاهزادگان آشنایی و مجالست یافت و چون نوبت پادشاهی به سلطان حسین میرزای بایقرا رسید، موقعیتی بسیار یافت و به ترغیب و تشویق او تصانیف بسیار پرداخت ... تا به سال ۹۱۰ هجری قمری در گذشت (اصیل الدین واعظ، ۱۳۵۱: ۱۰۸).

ملاحسین واعظ کاشفی، که در سالهای ۸۹۷ تا ۸۹۹ تفسیر مواهب علیّه خود را تالیف کرد، در واقع کار ناتمامی را تکمیل کرد که پیشتر و با انگیزه نگارش تفسیری کلان و مفصل با عنوان *جواهر التفسیر لتحفه الامیر* آغاز کرده بود و برای حامی خویش میر علی شیر نوایی (وفات ۹۰۶)، یکی از وزرای حکومت تیموری سلطان حسین بایقرا (وفات ۹۱۱)، به ثبت رسانده بود. هر چند کاشفی قصد داشت تفسیری بر کل قرآن بنویسد، اما بعد از اینکه به ابتدای سوره چهارم رسید، نگارش *جواهر التفسیر* را ناتمام گذاشت، و چندین سال بعد با همان نیت و همان حامی، تفسیری بسیار موجز به نام "مواهب علیّه" نوشت. مقبولیت و شهرت این تفسیر مختصر تا بدان حد رسید که در سرتاسر کتب خانه های ممالک اسلامی در عهد قدیم و تا روزگار ما، کتابخانه ای از نسخ خطی این اثر، بی بهره نبوده و نیست. "تاکنون صدها نسخه خطی از تفسیر قرآن حسین بن علی واعظ کاشفی، معروف به مواهب علیّه یا

تفسیر حسینی، در کتابخانه‌ها و مجموعه‌های شخصی در سراسر ایران، آسیای مرکزی، پاکستان و هندوستان فهرست شده است. برخی نسخه‌های مواهب آن قدر عمومی و معمولی اند که سزاوار توجهی عمیق و دقیق نیستند؛ ترجمه‌هایی از آن نیز به زبان‌های ترکی، اردو و پشتو وجود دارد (سندس، ۱۳۹۰: ۱۲۸).

این شهرت و فراگیری، از همان اوان نگارش تفسیر، در زمان حیات مولف (در عهد تیموری) آغاز شده و سراسر دوره صفویه و پس از آن را نیز درنوردیده است. با این تفاوت که تا پایان عهد تیموری، تفاسیر نگارش یافته کاشفی، از حمایت مستقیم سلاطین و عالمان اهل سنت نیز برخوردار بوده، اما در عهد صفوی این حمایت را از سلاطین تازه شیعه شده و عالمان این عصر، دریافت نمی کرده است؛ با این حال مقبولیت خود را از دست نداده و در مناطق شیعه نشین نیز همچنان استنساخ می شده تا اینکه نوبت به چاپ های سنگی متنوع این اثر در شبه قاره هند، رسیده است.

افزون بر ادله فراوانی که موافقان و مخالفان کاشفی برای اثبات شیعه یا سنی بودن او اقامه کرده اند، در حاشیه این تحقیق و اثبات بهره گیری های برخی مفسران صاحب نام عصر صفوی، از تفسیر کاشفی، می توان از نوع مواجهه و واکنش های عالمان شیعی صفوی که طبعاً بسیار نزدیک تر به روزگار کاشفی بوده و آثار او را خوانده بودند، پاسخ روشن تری برای آن پرسش همیشگی یافت.

شیوه مواجهه چند مفسر بزرگ عهد صفوی با رویکرد کاشفی و تفسیرش، به روشنی گواهی است بر مغایرت دیدگاه کاشفی با مذهب مختار در عهد صفوی. وقتی می بینیم علی بن حسن زواره ای که ترجمه الخواصش را تنها چند دهه پس از مواهب (در ۹۴۷ هجری) تالیف کرده، یا ملا فتح الله کاشانی که تفسیر منهج الصادقین و نیز خلاصه اش را در برابری با مواهب علیه رقم زده است (که ظاهر آن را مزین به نقوش جمیله و باطنش را مملو از سموم عقاید قاتله می داند!) یا فیض کاشانی به دستور شاه عباس دوم، مواهب کاشفی را از کاستی های غیر شیعی، اصلاح کرده و «تنویر المواهب» را ساخته است، افزون بر آنکه دلیلی دیگر بر اهل سنت بودن کاشفی می افزاید، بر نفوذ و موفقیت این تفسیر در میان اهل علم دلالت دارد.

برای روشن شدن این حقیقت که تفسیر مواهب تا چه اندازه بر تفاسیر فارسی پس از خود تاثیر گذار بوده است، می توان سیاهه بلندی از تفاسیر شیعی و فارسی را که از ایران عهد صفوی تا کنون به نگارش درآمده (از قبیل: تفسیر ترجمه الخواص؛ منهج الصادقین؛ خلاصه

المنهج؛ تفسیر لاهیجی؛ تفسیر اثنا عشری؛ تفسیر خسروی؛ تفسیر عاملی؛ حجة التفسیر و بلاغ الإکسیر؛ تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن؛ تفسیر حکیم؛ تمهید المبانی یا تفسیر کبیر بر سوره سع المثنائی؛ تفسیر قرآن مهر؛ و...، ارائه کرد و رد پای کاشفی را در بسیاری از آنها نشان داد. اما اگر اثبات این مدعا، پژوهشی دراز دامن می‌طلبد، نمونه را به چند اثر مشهور از ابتدای این دوره، می‌توان اکتفا کرد.

برای شناخت برخی از مشهورترین تفاسیر این عهد، نخست نگاهی اجمالی می‌افکنیم بر چند اثر مهم تفسیری در روزگار پس از کاشفی و بویژه در عهد صفوی که عموماً با حمایت‌های شاهان صفوی همراه بوده‌اند. بدیهی است که در این نگاه، توجه به تفاسیر همه جانبه و عمومی بوده و از تفاسیر اختصاصی که صرفاً به آیات الاحکام یا مباحث کلامی در قرآن یا... نظر داشته‌اند، صرف نظر شده است. برخی از مهم‌ترین تفاسیر شیعی در صفویه عبارتند از:

۱. تفسیر ترجمه الخواص با تفسیر زواره‌ای از علی بن حسن زواره‌ای که آن را در ۹۴۷ هجری نگاشته.

۲. تفسیر منهج الصادقین تألیف ملا فتح‌الله کاشانی (م. ۹۸۸ ق.) و خلاصه آن.

۳. تفسیر شریف لاهیجی اثر شیخ محمد بن شیخ علی لاهیجانی (م. ۱۰۹۰ یا ۱۰۹۵ ق.)

پیشینه پژوهش

سبک نگارش کاشفی در این تفسیر و سایر آثار تفسیری و غیر آن، چنین است که به تصریح و قبل یا پس از آوردن منقولات، از منابع خود یاد می‌کند و پیشینه کار خود را می‌نمایاند. "کاشفی به ذکر و اعلام منابع خود در همه کتب و رسائلش که کم هم نیست، اصرار می‌ورزیده؛ برای نمونه تنها در تفسیر سوره فاتحه الکتاب (در جواهرالتفسیر)، نام بیش از ۳۵۰ اثر را می‌بینیم که در همه نقل قول‌ها با امانتداری عمل کرده و آغاز و انجام مطالب منقوله را نشان می‌دهد. این اخلاق نگارشی، در مقایسه کاشفی با همعصرانش، معنایی دیگر می‌یابد" (موحدی، ۱۴۰۰: ۲۰۲).

برداشت‌های کاشفی از کشف الاسرار خواجه عبدالله انصاری، ابوالمجد سنایی، فریدالدین عطار و همچنین از سنت دوم عرفانی یعنی: ابن عربی، عبدالرزاق کاشانی و صدرالدین قونوی و برخی شیوخ فرقه‌های کبرویه و نقشبندیه، کاملاً روشن و شناخته شده است. او به گونه‌ای

هضم کننده و جامع همه آرای عرفانی تا پیش از خود در باب تفسیر اشاری بوده و تقریباً همان کاری را کرده که دو قرن بعد شیخ اسماعیل حقی در روح البیان انجام داده است. در تحقیق متن پژوهانه حاضر تکیه بر آثاری بوده است که پس از کاشفی تالیف شده و با نگاهی به تفسیر او به نگارش درآمده اند. در این زمینه مهمترین اثر، بخشی از کتاب "تاریخ ترجمه از عربی به فارسی (از آغاز تا عصر صفوی)" است (آذرنوش، ۱۳۷۵: ۲۳۳-۲۴۶) که به تنوع برداشت های مفسران صفویه از ترجمه های کاشفی توجه شده است. نیز در کتاب "شناخت نامه تفاسیر" به الگوگیری برخی مفسران صفویه از ملا حسین کاشفی، اشاراتی شده است (ایازی، ۱۳۹۳: ۹۴۷). اما آنچه در این مقال آمده، مدعایی فراتر از الگوگیری یا صرفاً تاثیرپذیری بوده است.

۱. زندگی و آثار زواره‌ای

گرچه تاریخ تولد و وفات زواره‌ای در کتب تاریخ و رجال به درستی معلوم نیست، اما مورخان بر آنند که بخش اعظم حیات وی در نیمه اول قرن دهم هجری بوده و نزد استادانی چون سیدغیاث‌الدین جمشید زواره‌ای، علی بن عبدالعالی معروف به محقق کرکی تلمذ کرده است. وفات او را پس از سال ۹۶۱ هـ تخمین زده اند (شکرایی، ۱۳۸۴: ش ۱۷۶، ۲۵).

گویند در هرات نیز مدتی نزد محقق کرکی به آموختن حدیث و فقه اشتغال داشته است. او در این شهر کتاب اربعین شهید اول را نزد استادش خواند و در تاریخ ششم جمادی الاول سال ۹۳۹ هـ ق. از وی اجازه روایت گرفت (گلی زواره، ۱۳۷۰: ش ۹، ص ۷). این احتمال که زواره‌ای در اوان جوانی، اواخر عمر کاشفی را در کک کرده باشد، به این بخش از زندگانی او مربوط است. "علی بن حسن برای تکمیل تحصیل به هرات رفته و پیش از سفر شاه اسماعیل به هرات، در آن شهر می‌زیسته و مورد ملامت مخالفین تشیع بوده و محتمل است قسمت اخیر عمر کاشفی را در هرات دریافته و از محضر وی استفاده کرده باشد. بعدها زواره‌ای به خدمت شاه طهماسب شتافت و مامور تالیف و تدوین و ترجمه کتب دینی به زبان فارسی شده..." (کاشفی، مقدمه جلالی نایینی: ۹۶/۱). به هر روی این مفسر شیعی پس از روی کار آمدن صفویان در روزگار شاه طهماسب صفوی، تفسیر ترجمه الخواص را تالیف کرد تا

بلکه بتواند جانشین مواهب علیه گردد، و در عین حال نیازهای جدید جامعه ایرانی را با آوردن بعضی آیات و اخبار و احادیث اهل بیت تامین سازد.

تاکید بر شیعی سازی تفسیر مواهب، در عمده منابع علوم قرآنی، هنگام معرفی ترجمه الخواص، کاملاً ملحوظ است: "در این تفسیر توجه خاصی به آیات نازل در شأن حضرت علی (ع) مبذول شده است. وی ابتدا آیات قرآنی را می آورد بعد ترجمه آنها را به فارسی ذکر می کند و در پاره ای از موارد آیات را تفسیر مختصری نیز می نماید. ایشان تفسیر خود را با توجه به تفسیر «المواهب العلیه» واعظ کاشفی، تنظیم نموده است. تفسیر مواهب - چون مشتمل بر جهت گیریهای مخالف مذهب تشیع بوده - به دستور شاه عباس ثانی و توسط فیض کاشانی اصلاح گردیده و به نام «تنویر المواهب» معرفی شده است. البته کسان دیگری چون زواره ای و ملا فتح الله کاشانی نیز، این تفسیر را مطابق با مذاق شیعه تغییر داده اند." (شفیعی، ۱۳۴۹: ۱۲۶).

زواره ای، تفسیری موجز در دو جلد با عنوان ترجمه الخواص نوشت که الگوی آن مواهب علیه کاشفی بود و کوشش کرد تا آیات در شأن اهل بیت (ع) را، که از نگاه کاشفی مغفول مانده بود، بیاورد. پس از آن، ملا فتح الله کاشانی اثر بسیار مهم منهج الصادقین را پدید آورد که در آن از مجمع البیان و تفسیر ابوالفتوح رازی بهره بسیار برد. اما رویکرد ستیزه جویی با اهل سنت در این اثر کاملاً هویداست و این چیزی است که خود وی هم بدان تصریح کرده است (ایازی، ۱۳۹۳: ۳۶۲).

زواره ای خود در مقدمه تفسیرش می آورد که: "بنابراین بنده حقیر قلیل البضاعت علی بن حسن الزواری... مرتکب ترجمه آن شد که اتمام یافته به ترجمه الخواص، بر وجهی که آنچه از آن در شان امیرالمومنین و آل سید المرسلین ص باشد... و ترجمه مواهب علیه نورالله مرقد موکلفها درین ترجمه بقدر احتیاج بشرط توافق منظور داشته و از برای سهولت طالبان طریق اطناب را گذاشته..." (زواره ای، ۱۳۹۴: ۱۱۳/۱).

خلاصه آنکه: تاکنون در تفاسیر، توجهی به آیات با برکات که در شأن امیر المؤمنین و مناقب اهل بیت سید المرسلین است، نشده، بنابراین من با توجه به تفسیر مواهب علیه و کاستی های آن در حق شیعه، دست به تألیف این تفسیر زدم. در باره انگیزه و سبک نگارش زواره ای

(در برابری با مواهب علیه کاشفی) و حدّ اعتدال نگاه داشتن او، صاحب نظران سخنان لازم را ایراد کرده اند.

زواره‌ای، حتی در ماده تاریخی که در پایان تفسیرش می‌آورد:

این نامه رقم نمود بر لوح بیان کشف دقایق معانی نهان

از فضل الاله چون به اتمام رسید تاریخ وی از فضل الاله است عیان

(که تاریخ ۹۴۷ قمری است)، نگاهی به صفحه پایانی تفسیر مواهب دارد، آنجا که کاشفی به نقل از فرزند خود، می‌نویسد:

با خامه که این نامه اقبال نوشت و انجام سخن به ایمن الفال نوشت

گفتم مه و سال و روز تاریخ نویسی فی الحال دوم زشهر شوال نوشت (کاشفی، ۱۳۱۷،
۴/۵۹۹)

که عبارت "دوم زشهر شوال" به حساب ابجد، می‌شود: ۸۹۹ و نه عدد ۹۰۵ آن گونه که مصحح ترجمه الخواص محاسبه کرده است (زواره‌ای، همان: ۷۸/۱). اما اگر از اضافات والحقایات او که لازمه تشیع اوست، صرف نظر کنیم، در سبک نثر و بویژه ترجمه‌های قرآنی او، همان گونه که استاد آذرنوش به تفصیل حقّ مطلب را ادا کرده اند، بشدت و امدار کاشفی است: "ترجمه‌های زواره‌ای، تقریباً همه، از متن مواهب رونویس شده. با این همه گاه ملاحظه می‌شود که وی چندان پایبند ترجمه نبوده است. مثلاً آیه ۱۷۷-سوره بقره که در مواهب ترجمه شده، در ترجمه الخواص هیچ گونه ترجمه روشن و کاملی ندارد، حال آنکه مؤلف حدود ده صفحه در تفسیر آن سخن رانده است." (آذرنوش، ۱۳۷۵: ۲۴۰). پژوهشگران معاصر نیز به چندگانگی نثر زواره‌ای که بی شک ناشی از اتخاذها و اقتباس‌های مکرر اوست، چنین اشاره کرده اند: هر جا که زواره‌ای به نقل عین عبارت قدمای مفسران پرداخته، نحوه انشای آن به فارسی کهن می‌گراید و هر جا که به زبان و قلم خویش سخن می‌راند، نوشته او همانند بعضی از آثار عصر صفوی متوسط است» (دانش پژوه، سادات ناصری، ۱۳۶۹، ۷۰۰).

برای دیدن نمونه هایی از بهره گیری ها و اقتباس های معنوی و لفظی کافی است تنها چند سوره، مثلاً ابتدای سوره های مائده، اعراف و مریم را معیار قرار دهیم و عبارات دو تفسیر کاشفی و زواره ای را باهم مقایسه کنیم. به جرات می توان گفت نزدیک به هشتاد درصد از عبارات کاشفی در تفسیر زواره ای درج شده است. به عبارت دیگر زواره ای در بسیاری موارد تفسیر کاشفی را ویرایش کرده است. اگر بیم از اطناب مقال نبود، براحتی می شد، ده ها سوره و صدها آیه از متن دو تفسیر را برابر بنهیم تا صحّت مدعا اثبات شود.

برای رد گیری عبارات و منقولات کاشفی در تفسیر زواره ای، به راحتی می توان از اصطلاحات خاص و کلیدواژگان کاشفی، یاری گرفت؛ بدین گونه که هر کجا در تفسیر زواره ای، نامی از حقائق سلمی یا قشیری یا میدی می رود، بی شک مآخذ آن مواهب کاشفی است و این اتفاق به کرات و مرات رخ نموده است. نمونه را، کاشفی در تفسیر آیه هفده از سوره انفال، می نویسد:

"وَلِيْلِي الْمُوْمِنِيْنَ وَ كَرَدَ خِدا اَنْجِچَه كَرَد تا دِيْن را ظاهِر گِرْدانَد و تا عطا دَهد مومنان را. مِنْهُ از نَزديك خُود بَلَاءٌ حَسَنًا عَطائِي نِيكو كِه اَن نَصْرَت اِست و غَنِيْمَت؛ در حَقائِق سُلْمِي از اَمام جَعْفَر صَادِق رَض نَقْل مِي كِنْد كِه بَلاي حَسَن اَن اِست كِه ايشان را از نَفوس ايشان فاني گِرْدانَد و بَعْد از فَناي بَه هُوِيْت خُودشان باقِي سَازَد اَمام قَشيري رَح گوِيَد بَلاي حَسَن اَن اِست كِه مَبْتَلَا مِشاهِدَه كِنْد مَبلي را در عِيْن بَلاء..." (كاشفي، ۱۱/۲).

وهمین عبارت را زواره ای بعد از حذف مطالبی که در مواهب از ابن عربی و مولانا نقل شده، تکرار می کند: "...تا دین را ظاهر گرداند و عطا دهد مومنان را از نزدیک خود عطایی نیکو که آن نصرت است و غنیمت. در حقائق سلمی از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع نقل می کند که بلای حسن آن است که ایشان را از نفوس ایشان فانی گرداند و بعد از فنا به هویت خودشان باقی سازد..." (زواره ای، همان: ۳۴۲/۲)

ابتدای سوره مائده

کاشفی	زواره ای
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِي اَن كَسانِي كِه اِيْمان اُورَدَه	اِي كَسانِي كِه اِيْمان اُورَدَه اِيْد، و فَا كَنِيْد بَه عَهْدِهايِي كِه با
اِيْد اُوفُوا بِالْعُقُودِ و فَا كَنِيْد بَه عَهْدِهاي كِه با	يَكْدِيْگَر مِي كَنِيْد؛ يا بَه عَقُودِ شَرعيّه، چُون عَقْد بِيْع و شَرِكْت
يَكْدِيْگَر مِي كَنِيْد يا بَه عَقُودِ شَرعيّه چُون عَقْد	و عَقْد نَكَاح و اِمْتال اَن. حلال كَرْدَه شَد بَر شِما چِهارپايان

شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن أَحَلَّتْ لَكُمْ حلال کرده شده برای شما بِهَيْمَةِ الْأَنْعَامِ چهارپایان بسته‌زبان که آن ازواج ثمانیه‌اند از شتر و گاو و میش و بز یا جانوران وحشی چون آهو و نخچیر و گاو دشتی و کوهی و گورخر یا آنچه که از بطون انعام بیرون آید إِلَّا مَا يُتَلَى عَلَيْكُمْ مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما هم در این سوره و هو قوله حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ الْآيَةُ غَيْرَ مُحَلَّى الصَّيْدِ آن چنانکه حلال دارنده باشید صید را وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ و حال آنکه شما محرم باشید به حج یا عمره؛ یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنکه وحشی باشد و آن را صید کنید که در حالت احرام بر شما حرام است إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَدْرَسْتِيكه خدا حکم کند در حلال و حرام ما يُرِيدُ آنچه خواهد یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تُحَلُّوا حلال مدارید و حرمت مشکیند شَعَائِرَ اللَّهِ مناسک حج را یا نشانهای دین حق را. آورده اند که حطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او به سفاهت و بی‌باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت به خدمت پیغمبر ص آمد و گفت ای محمد ص امت را به چه چیز دعوت میکنی؟ آن حضرت ع فرمود به آنکه خدا را یکی دانند و مرا به رسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلاه و ادای زکوة مواظبت نمایند. حطم گفت آنچه فرمودی نیکو است، اما مرا امانا و امرا باشند که کارها به مشورت ایشان به قطع رسانم. بروم و سخن با ایشان در میان نهم اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم. و حضرت ع پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که به زبان شیطان سخن کند؛ کافر در آید و غادر بیرون رود. پس حطم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد. (زواره‌ای: ۹/۲).

شترت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن أَحَلَّتْ لَكُمْ حلال کرده شده برای شما بِهَيْمَةِ الْأَنْعَامِ چهارپایان بسته‌زبان که آن ازواج ثمانیه‌اند از شتر و گاو و میش و بز یا جانوران وحشی چون آهو و نخچیر و گاو دشتی و کوهی و گورخر یا آنچه که از بطون انعام بیرون آید إِلَّا مَا يُتَلَى عَلَيْكُمْ مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما هم در این سوره و هو قوله حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ الْآيَةُ غَيْرَ مُحَلَّى الصَّيْدِ آن چنانکه حلال دارنده باشید صید را وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ و حال آنکه شما محرم باشید به حج یا عمره؛ یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنکه وحشی باشد و آن را صید کنید که در حالت احرام بر شما حرام است إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَدْرَسْتِيكه خدا حکم کند در حلال و حرام ما يُرِيدُ آنچه خواهد یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تُحَلُّوا حلال مدارید و حرمت مشکیند شَعَائِرَ اللَّهِ مناسک حج را یا نشانهای دین حق را. آورده اند که حطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او به سفاهت و بی‌باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت به خدمت پیغمبر ص آمد و گفت ای محمد ص امت را به چه چیز دعوت میکنی؟ آن حضرت ع فرمود به آنکه خدا را یکی دانند و مرا به رسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلاه و ادای زکوة مواظبت نمایند. حطم گفت آنچه فرمودی نیکو است، اما مرا امانا و امرا باشند که کارها به مشورت ایشان به قطع رسانم. بروم و سخن با ایشان در میان نهم اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم. و حضرت ع پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که به زبان شیطان سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود. پس حطم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و... (کاشفی: ۲۹۷/۱).

ابتدای سوره اعراف

کاشفی	زواره‌ای
<p>المصص نام قرآن است یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارت است به اسمی از اسمای الهی چون الله و لطیف و ملک و صبور یا هر حرفی کنایت است از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایمایی است به اسم المصور؛ یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال. تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افضل (؟) منم خدایی که می دانم و بیان می کنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا می گردانم. و در تاویلات کاشی مذکورست که الف اشارت است بذات احدیت و لام عبارتست از ذات با صفت علم و میم کنایت است از جامعیت که آن را معنی محمدی ص گویند و صاد صورت محمدی ص است و...</p> <p>کاشفی: ۴۲۷/۱</p>	<p>المصص نام قرآن است؛ یا اسم این سوره؛ یا هر حرفی اشارت است به اسمی از اسمای الهی چون الله و لطیف و ملک و صبور؛ یا هر حرفی کنایت است از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق؛ یا ایمایی است به اسم المصور؛ یا بعضی حروف دلالت بر اسماء دارد و بعضی بر افعال؛ تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افضل: منم خدای که می دانم و بیان می کنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا می گردانم. و در تاویلات کاشی مذکورست که الف اشارت است بذات احدیت و لام عبارتست از ذات با صفت علم و میم کنایت است از جامعیت که آن را معنی محمدی ص گویند و صاد صورت محمدی ص است و...</p> <p>(زواره‌ای: ۲۰۷/۲).</p>

ابتدای سوره مریم درباره «کهیص»

زوارهای	کاشفی
<p>"آورده اند که حضرت رسالت را -ص- سه صورت است: یکی بشری که قل انما انا بشر مثلکم؛ دوم ملکی چنانچه فرموده است: ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی، سیم خفی (؟!؟) کما قال ص: لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و... وحق تعالی را با او در هر صورت سخن به عبارتی دیگر واقع شده؛ در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده مانند کهیص و اخواته و در صورت خفی کلام مبهم که فاوخی الی عبده ما او حی. که آن در تنگنای حرف نگنجد.</p>	<p>در مواهب صوفی آبادیه از مواهب الهی که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله و الدین سمنائی - قدس سره - فرود آمده مذکور است که حضرت رسالت را - صلوات الله و سلامه علیه - سه صورت است: یکی بشری قوله تعالی انما انا بشر مثلکم؛ دوم ملکی چنانچه فرمود: لست کاحدکم [انی] ابیت عند ربی یطعمنی یسقینی؛ سیم □ حقی □ کما قال لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لانی مرسل؛ و ازین روشن تر: من رانی فقد رای الحق؛ و حق سبحانه را با او در هر صورتی سخن به عبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده مانند کهیص و اخواته و در صورت خفی کلام مبهم که فاوخی الی عبده ما او حی. بیت</p>
<p>پس حروف مقطعه رمزی است میان حق سبحانه و حبیب او ع و کهیص از آن جمله است و گفته اند این حروف اسمای الهیه اند و از امیرالمومنین علی ع منقول است که در بعضی ادعیه می خوانند که یا کهیص یا حم عسق . و گفته اند کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است وها اشارت به اسم هادی و چون مبدأ هیچ یک از اسمای الهی حرف یا واقع نشده، گویند ایمانی است به آن که ید الله فوق ایدیهیم و در لباب آورده که یا من لا یجیر و لا یجار علیه و عین از اسم عزیز و علیم و عدل است و صاد از صادق و می شاید که نام سوره باشد و ما بعد او مترتب بر او...". (زوارهای، ۱۳۹۴: ۲۹۹/۳-۳۰۰).</p>	<p>در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق زان سوی حرف و نقطه حکایات دیگر است پس حروف مقطعه رمزی است میان حق سبحانه و حبیب او علیه الصلوٰه و السلام و کهیص از آن جمله است و گفته اند این حروف اسماء الهیه اند و از [حضرت] مرتضی علی رضی الله عنه منقول است که در بعضی ادعیه می خوانند: یا کهیص یا حمعسق و گفته اند کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است وها اشارت به اسم هادی و چون مبدأ هیچ یک از اسمای الهی حرف یا واقع نشده گویند ایمانی است به آن که ید الله فوق ایدیهیم و در لباب آورده که یا من لا یجیر و لا یجار علیه و عین از اسم عزیز و علیم و عدل است و صاد از صادق و می شاید که نام سوره باشد و ما بعد او مترتب بر او... (کاشفی، ۳/ ۲-۳).</p>
<p>{ البته این مطابقت تا پایان سوره در سطر سطر تفسیر ادامه می یابد }</p>	

اینکه مصحح محترم ذیل برخی از بندهای تفسیر زوارهای، در پاورقی از کتاب مواهب یاد می کنند، البته راه گشای محققان خواهد بود، اما ممکن است موهم این پندار شود که

اقتباس‌ها منحصر به همین بندهای ذکر شده است؛ در حالی که بند بند تفسیر، مشحون از این برداشت‌هاست.

افزون بر این موارد که بیانگر بهره‌گیری مستوفی از همه منقولات و محتوای روایی، اخلاقی و ادبی مواهب است، دکتر آذرنوش در بخش تطبیق ترجمه آیات، همین وضعیت را دیده و موارد عدیده‌ای از این برداشت‌های ترجمه‌ای را به شکل مقایسه‌ای در کتاب خود نشان داده است (الف یعنی ترجمه الخواص، و ب یعنی: مواهب):

تطبیق ترجمه آیات

مواهب	ترجمه الخواص
به نام خدای سزای پرستش، نیک بخشنده بر خلق به وجود	[ابتدا می‌کنم] به نام خدای سزای پرستش، نیک بخشاینده بر خلق به وجود.
(دنباله آیه) - و حیات مهربان بر ایشان به بقا	(دنباله آیه) - و حیات [و روزی‌دهنده در کل اوقات] مهربان بر ایشان به بقا
(دنباله آیه) - و محافظت‌کننده از آفات	(دنباله آیه) - و محافظت از آفات

(آذرنوش، همان، ۲۴۰)

با نگاهی تطبیقی و با توجه به حضور پیدا و پنهان مواهب در ترجمه الخواص، به درستی می‌توان سهم تفسیر کاشفی را در اثر تفسیری زواره‌ای، بسی بیش از سایر مآخذ دانست؛ بویژه آنکه برخی از متأخران، به واسطه همین تفسیر، وامدار مواهب شده‌اند. البته این امتیاز را باید به زواره‌ای داد که در عین اعتدال مذهبی، در مواردی که از کاشفی نقل با ماخذ می‌کند، جانب انصاف و ادب را نیز پاس می‌دارد و چونان شاگردی با وفا، حق استادی آن مفسر بزرگ را می‌گذارد.

۲. زندگی و آثار ملا فتح الله کاشانی

در باره زندگی و آثار ملا فتح الله کاشانی خوشبختانه اطلاعات کاملی در مقالات و مقدمه تفاسیر چاپ شده او می توان یافت. (شعرانی، ۱۳۸۶: ۲۴/۱-۲۵؛ موحدا بطحی، ۱۴۱۸: ۵۶۳)

۶

پس از زواری، شاگردش مولا فتح الله کاشانی تفسیر (مواهب علیّه) کاشفی را شرح کرده است و در آن احادیث و اخبار اهل بیت را گنجانیده و آن را (منهج الصادقین) نامیده است. در واقع این تفسیر، شرح مواهب علیه است که اخبار و احادیث اهل بیت در آن درج شده است. وی این تفسیر را تلخیص کرده و آن را (خلاصه المنهج) نامیده است. در این تفسیر گزیده گویی و دقت در نظم مطالب مشاهده می شود (ایازی، همان: ۹۴۷).

کاشانی "در تقریر اصول دین، عقاید شیعه و مسائل مناسب آن، متین و معقول سخن گفته و تعصب و گرایش تندی از خود نشان نداده است؛ از این رو از زمان نگارش آن، مورد توجه دانشمندان قرار گرفته و از معروف ترین تفاسیر دوره صفوی به زبان فارسی به شمار می رود" (معرفت، ۱۳۷۹: ۲/۲۰۵).

این دو مفسر عهد صفوی، تفسیر مواهب علیّه را کتابی جامع دانسته، اما چون مؤلف را بر مذهب اهل سنت می دیده اند که کتاب خود را در تأیید همان مذهب نگاشته است، به رفع این نقیصه همت گماشته و از مواهب، کتابی کاملاً شیعی ساخته اند. کاشانی که البته به کار استاد خود عنایت داشته، پنداری آن را کافی نمی یافته است و مؤلف آن را نیز «ماری زرنگار» می پنداشته. به همین جهت، کار استاد را تکرار کرد و بر جنبه های شیعی آن تا سرحد امکان افزود. ("آذرنوش، همان، ۲۴۱).

بعجاست که مستقیماً نگاهی به مقدمه کاشانی بر منهج الصادقین بیافکنیم تا بتوانیم تفسیر کاشفی را از زاویه دید او بنگریم: «و چونکه بعضی از عجم از مطالعه تفاسیر عربیه عاجز بودند، و از تفاسیر فارسیه مغلقه نیز بهره تمام نداشتند، بواسطه آنکه بعضی از آن بجهت تفصیل جمیع لغات و مآخذ مشتقات آن و ذکر وجوه ترکیبات بأسرها و بیان قراءات عشره و شاذ و سایر متفرعات و ایراد دلائل هر یک از قرآء بر آن و غیر آن، از سخنان غیر موثق به، که مطالعه آن موجب کلال می شد، و بعضی دیگر بجهت کثرت الفاظ فرس قدیم و اسلوب نامربوط و عبارت نامستقیم باعث ملال، و برخی دیگر در غایت اختصار که از آن فایده تامه

حاصل نمی‌شد، و تفسیر کاشفی اگر چه بجواهر عبارات بلیغه و لآلی الفاظ بلیغه فصیحه مُحَلّی بود اما چون که موافق روش مخالفین و مخالف مذهب ائمه صادقین بود -صلوات الله علیهم اجمعین- در نظر اعتبار بمتابه مار زرنگار می‌نمود، چه ظاهر آن مزین بود بنقوش جمیله و باطنش مملو از سُمووم عقاید قاتله، و با وجود این در غایت ایجاز و اختصار، بناء علی هذا به خاطر فاتر این فقیر ضعیف جانی المفتقر الی غفران اللطیف سبحانی ابن شکر الله فتح الله الشریف الکااشانی رسید که مطالعه تفاسیر عربیه و فارسیه و کتب تواریخ و احادیث و غیر آن از کتب کلامیه و اصول و فروع فقهیه کرده، تفسیری از آن انتخاب نماید که.....» (کاشانی، ۱۳۵۱: ۱/۶۸).

در بررسی های انجام شده کاملاً معلوم است که مولف منهج تا چه میزان از این "مار زرنگار" با ذکر ماخذ و بیشتر بی ذکر ماخذ، مطالب تفسیری برداشت کرده است!

یعنی غیر از موارد عدیده ای که مستقیماً از کتاب مواهب علیه برداشت شده، موارد بسیاری نیز از منقولات مواهب، بازنشر شده است؛ مثلاً می‌توان ادعا کرد که هر کجا در تفسیر منهج، از تفسیرلطایف یا تفسیر سلمی یا... نقلی شده، از کتاب مواهب بوده است. جالب است که در زحمات بعدی که محققان برای تصحیح یا تحشیه تفسیر منهج به خرج داده اند (همان گونه که در استناد های مصحح ترجمه الخواص تکرار شده است)، کمتر به این مساله توجه فرموده، و گاه در حواشی خود، تعریض ها و توییح ها متوجه ملا فتح اله کاشانی کرده اند که مثلاً چرا نقلی از حلاج نیشابوری آورده یا از فلان صوفی مطلبی نقل کرده، و به نقد آن عارف یا مطالبش پرداخته اند! در حالی که قریب به اتفاق این موارد از همان منقولاتی است که کاشانی از همان مار زرنگار! بی نقل ماخذ آورده است.

مولف منهج در برداشت ها و اقتباس هایش به هنگام ترجمه آیات و ذکر حکایات و اشعار و امثله و... سنگ تمام نهاده، و حتی در سبک نگارش و شروع و ختام تفسیرش، عنایتی فراوان به مواهب داشته است؛ برای نمونه کاشفی در ابتدای مقدمه خود آورده که:

ابتدای سوره مریم درباره «کهعیص»

کاشانی	کاشفی
<p>"و از اسباب نزول و قصص انبیا و فضل سوره و ثواب آیات بر وجهی که منقول است به اسانید صحیحہ بطریق خیر الکلام ما قلّ مذکور خواهد گشت و از قرائت معتبره به روایة بکر از عاصم که در میان عجم شهرتی تمام دارد اختصار خواهد رفت و به بعضی کلمات که حفص را با او طریق مخالفت و معنی کلام بسبب آن اختلاف تغییر می‌یابد اشارتی با او خواهد شد." (کاشانی، همان، ۳/۱).</p>	<p>"و از اسباب نزول و قصص انبیاء آن چه اصحّ و أشهر است به طریق خیر الکلام سمّت ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق در محلّش صورت تلفیق خواهد پذیرفت و از قرائت معتبره روایت بکر از امام عاصم - رحمهما الله - که در این دیار صفت اشتهار و رتبه اعتبار دارد، مثبت می‌گردد و به بعضی از کلمات که حفص را با او مخالفت است و معنی سخن به سبب آن اختلاف، تغییری کلی می‌یابد، اشارتی می‌رود." (کاشفی، ۱/۱).</p>

خوشبختانه امروزه به کمک نرم افزارهای یارانه ای می‌توان دریافت که مثلا در کتاب منهج تا چند مورد تصریح به نام کاشفی یا کتاب مواهب او شده است. در شمارشی ابتدایی این موارد (به جز نمونه های موجود در خلاصه منهج) بالغ بر سی مورد بوده که نقل قولی مستقیم و معمولا چندین سطر، از تفسیر کاشفی صورت گرفته است. هیچ ایراد علمی بر چنین نقل قول هایی بر مولف منهج نمی‌توان و نباید گرفت. سخن در باب مواردی است که در منهج، ذکر ماخذ نمی‌شود؛ بویژه آنجا که کاشفی خود از مشایخ صوفیه یا مفسران عارف با نشانی، مطلبی را نقل می‌کند، و صاحب منهج معمولا منقول کاشفی را به کمال، اقتباس می‌کند! با توجه به تسلط کاشفی بر متون عارفانه، و احتمالا در اختیار داشتن کتابخانه ای که بسیاری از نسخ مشهور تفسیری را داشته است، تنوع آثار و منابع مورد استفاده او، تحسین برانگیز است؛ برای نمونه باید یادآور شد که تنها در تفسیر سوره فاتحه الکتاب در جواهرالتفسیرش، نام بیش از ۳۵۰ متن عرفانی - ادبی را می‌توان دید، اما از میان همه متون نسبت به برخی، تمایل و اصرار بیشتری داشته و تفسیر آیات را بی بهره گیری از آنها، رها نمی‌کرده است؛ منابعی همچون لطایف الاشارات قشیری، الکشف والبیان ثعلبی، کشف الاسرار میبیدی، بحرالحقایق رازی و... و با حافظه ای که می‌توانسته مثنوی مولوی را در لب لباب مثنوی، دسته بندی کند، از ابیات مثنوی به فراوانی بهره می‌برده است. اینها نشانه های بارز بلکه کلیدواژگان مواهب

کاشفی محسوب می‌شوند. بنابراین برای ردگیری مطالب برداشت شده از مواهب، به راحتی می‌توان سراغ این کلیدواژگان رفت و مثلاً هر کجا با تعبیری چون: " و در لطایف آورده که... " یا " در تاویلات کاشانی می‌آورد که... " یا " در بحرالحقایق می‌نویسد... "، مواجه شدیم، می‌توان پی برد که از متن مواهب علیه برداشت شده است.

اگر بخواهیم با توجه به این گونه اقتباس‌ها، بهره‌گیری‌های کاشانی را از مواهب، استخراج کنیم، حجمی بسیار قابل ملاحظه خواهد یافت. از صدها نمونه این گونه بهره‌ها، تنها سه مورد ذکر می‌شود:

اقتباس‌های کاشانی از مواهب

کاشانی	کاشفی
<p>"و در لطایف آورده که یعقوب در اول مهر پدری پیدا کرد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد و گفت و ما اُغْنِي عَنْكُمْ و من دفع نمی‌کنم از شما بدین نصیحت که کردم من ﷻ الله ﷻ از قضای خدا من شیء چیزی را، زیرا که حذر دفع قدر نمی‌کند. بیت</p> <p>من جهد همی کنم، قضا می‌گوید بیرون ز کفایت تو کاری دگر است</p> <p>إِنَّ الْحُكْمَ نِيسْتِ حَكْمٍ وَ فَرْمَانَ إِلاَّ لِلَّهِ مَگر مر خدایرا در هر چه خواهد علیه ﷻ تَوَكَّلْتُ ﷻ برو توکل کردم من و علیه ﷻ فَلَيْتَوَكَّلُ ﷻ الْمُتَوَكِّلُونَ ﷻ و برو باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او؛ کفایت مهم نتیجه توکل است برو و من یتوکل علی الله فهو حسبه" (کاشفی، ۲/۲۶۲).</p>	<p>"در لطائف آورده که یعقوب در اول مهر پدری پیدا کرد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد و گفت و ما اُغْنِي عَنْكُمْ و من دفع نمی‌کنم از شما بدین نصیحت که کردم من ﷻ الله ﷻ از قضای خدا من شیء چیزی را، زیرا که حذر دفع قدر نمی‌کند. بیت</p> <p>من جهد همی کنم، قضا می‌گوید بیرون ز کفایت تو کاری دگر است</p> <p>إِنَّ الْحُكْمَ نِيسْتِ حَكْمٍ وَ فَرْمَانَ إِلاَّ لِلَّهِ مَگر مر خدایرا در هر چه خواهد علیه ﷻ تَوَكَّلْتُ ﷻ برو توکل کردم من و علیه ﷻ فَلَيْتَوَكَّلُ ﷻ الْمُتَوَكِّلُونَ ﷻ و برو باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او؛ کفایت مهم نتیجه توکل است برو و من یتوکل علی الله فهو حسبه" (کاشفی، ۲/۲۶۲).</p>
<p>"قرآن میخوان ما دام که ترا نهی می‌کند و چون نهی نکنند ترا قرآن نخوانده باشی و جمهور مفسران بر قول اولند بظاهر لفظ و بدلیل احادیث مذکوره، صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از تن و دل و نفس و سر و روح و خفی، نمازی است. نماز تن ناهیست از معاصی و صلوة نفس مانعست از رذایل و علایق و اخلاق رديه و هیئات مظلمه و نماز دل باز دارد ظهور فضول و وفور غفلت را و صلوة سر منع نماید التفات بما سوی حضرت عزت را و</p>	<p>"صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از تن و نفس و دل و سر و روح و خفی نمازی است بازدارنده نماز تن، ناهی است از معاصی و ملامی و صلوات نفس، مانع است از رذایل و علایق و اخلاق مرویه و هیأت مظلمه و نماز دل، بازدارد ظهور فضول و وفور غفلت را و صلوات سر، منع نماید التفات به ماسوای حضرت [حق] را و صلوات روح، نهی کند از استقرار به ملاحظه اغیار</p>

کاشفی	کاشانی
و صلوات خفی بگذراند سالک را از شهود اثنبیت و ظهور انانیت یعنی... (کاشفی، همان: ۴۰۶/۳ - خفی باز دارد سالک را از ظهور انانیت و " (کاشانی، همان: ۴۰۷))	(۴۰۷)

این نقل قول‌ها افزون بر منهج الصادقین، در خلاصه تهیه شده از آن توسط مؤلف نیز استمرار داشته است :

اقتباس‌های کاشانی در خلاصه منهج

کاشفی	کاشانی
و در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند که «وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا» و پیغمبر ما را نیز سراج گفت. آن چراغ آسمان است و این چراغ زمین؛ آن چراغ دنیا است و این چراغ دین؛ آن چراغ منازل فلک است و این چراغ محافل ملک؛ آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان و دل به طلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و به ظهور این چراغ از خواب عدم برخاسته به عرصه گاه وجود آمده‌ند... (کاشفی: ۴۸۴/۳- ۴۸۵)	"و در کشف الاسرار آورده که حق تعالی آفتاب را سراج خوانده که و جعلنا سراجا و هاجا و پیغمبر ما را نیز سراج گفت آن چراغ آسمانست و این چراغ زمین آن چراغ دنیا است و اینچراغ عقبی است آنچراغ منازل فلک است و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم بعرضه گاه وجود آیند و چون بنور وجود با وجود او از ظلمت کده جهاله بسر حد ضیاء معرفت رسیده‌اند از اینجهت حق تعالی با او خطاب کرده که لولاک لما خلقت الافلاک" (کاشانی، خلاصه المنهج، ۳۰۶/۴)

آنجا نیز که نقل قول مستقیم است، نکته‌ها دارد: "و گویند که صاعقه آتشی است که از دهن فرشته ابر می‌جهد در وقتی که خشم میگیرد و کاشفی در تفسیر خود آورده که صاعقه آوازی است که در آتشی ست بی زبانه که بهر جا برسد بسوزد..." (کاشانی، خلاصه، ۲۴/۱) .

ملاحظه می‌شود که آنجا نیز که مطلبی با ذکر نام کاشفی، نقل می‌شود بی هیچ صفت و پیشوندی است! در حالی که در بندهای قبل و بعد همان منقولات، آنجا که از مفسران یا عالمان شیعی، نظری نقل می‌شود همراه با احترام شایسته و درخور است، مثل: " شیخ طوسی رحمه الله فرموده که... " ولی آنگاه که از کاشفی، مطلبی می‌آورد، این گونه می‌نویسد: " و حسین کاشفی در تفسیر خود آورده که ... "

نقل قول های بی ماخذ معمولاً موجب قضاوت های شتابزده نیز می شود؛ برای نمونه وقتی که کاشفی در تفسیر سوره نازعات، در توضیح " نکال الآخرة و الاولی " نتیجه مراقبه ای را از علاءالدوله سمنانی در باب انا الحق گفتن منصور حلاج ، این گونه نقل می کند:

«فَأَخَذَهُ اللَّهُ» پس فراگرفت او را خدای «نکال الآخرة» به عقوبت آخرت که سوختن است «و الأولی» و به عذاب دنیا که غرق شدن است یا به نکال دو کلمه، او را مؤاخذه ساخت: کلمه اول این سخن است که انا ربکم الاعلی و کلمه آخر آنکه گفت: ما علمت لکم من الهه غیری و میان این دو کلمه، چهل سال بوده . شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس الله روحه فرموده که وقتی که مرا حال گرم بود ، به زیارت حسین منصور حلاج رفتم. چون مراقبه کردم، روح او را در مقام عالی یافتم. از علین مناجات کردم که خدایا این چه حال است که فرعون انا ربکم الاعلی گفت و منصور انا الحق. هر دو یک دعوی کردند و روح حسین در علین است و از آن فرعون در سجین؟ پس به سر من ندا رسید که فرعون به خودبینی در افتاده ، همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین همه ما را دید و خود را گم کرد. پس در میان دعوی شان فرق بسیار است (کاشفی، ۱۳۱۷: ۴/۳۸۸-۳۸۷).

و کاشانی همان عبارات را با تلخیص و بی ذکر ماخذ در منهج الصادقین این گونه می آورد:

"یکی از عرفا مناجات کرد که خداوندا این چه حالست که فرعون انا ربکم الاعلی گفت و حسین منصور حلاج: "انا الحق" هر دو یک دعوی کردند روح حسین در علین است و از آن فرعون در سجین. هاتفی آواز داد که فرعون بخود بینی در افتاد و همه خود را دید و خود را گم کرد پس در میان فرق بسیار است". (کاشانی، ۱۳۶۳: ۱۰/۱۴۴).

آن گاه مصحح تفسیر در پاورقی، از آنجا که گمان برده این تعبیر از کاشانی است، وی را به باد انتقاد گرفته که " باز هم ذوق عارفانه مرحوم مؤلف باهتزاز آمده و سخن یکی از اقطاب صوفیه را که آن علاء الدوله سمنانی و سر سلسله صوفیه علانیه است نقل نموده ولی قسمتی از کلمات وی را ذکر نکرده است و ما آن قسمت را در پاورقی مینویسیم تا مراد وی برای خوانندگان روشن گردد."

مصحح سپس به اطناب تمام در ابطال نظریه وحدت وجود و یکسان انگاشتن آن با اتحاد و حلول، سخن گفته است:

" این حقیر گوید: تعجب است از مرحوم مؤلف که این کتاب را بعنوان تفسیر قرآن کریم تألیف و آن را منهج الصادقین فی الزام المخالفین نامیده مع الوصف در مواضع عدیده کثیری از اراجیف و اکاذیب و خرافات و اوهام جمعی از صوفیه را نقل نموده... " (کاشانی، همان، ۱۴۵).

البته باید دانست که بسیاری از مطالب شیعه گرایانه کاشانی نیز آن گونه که مصحح جلاءالاذهان، بررسی کرده، خود برگرفته از تفسیر دیگری است:

چنانکه ابوالمحسن جرجانی (ره) مطالب ابو الفتوح رازی (ره) را مورد استفاده کامل خود قرار داده و هیچگونه تصریح و اشاره به این امر نکرده بلکه نامی از ابو الفتوح و تفسیر او نبرده است، همچنین طبق مثل معروف «کما تدین تدان» مفسر شهیر معروف ملّا فتح الله کاشانی نیز شبیه باین معامله را با تفسیر وی کرده است. تفصیل این اجمال آنکه مرحوم ملّا فتح الله در منهج الصادقین مطالب جلاءالاذهان را مورد استفاده تامّ و تمام خود از آغاز تا انجام قرار داده است، بلکه از ملاحظه برخی از موارد برمی آید که غیر آن مطالب که آنها را بصاحبان آنها نسبت داده از قبیل آنچه از تبیان و مجمع البیان و کنز العرفان و تفسیر فخر رازی و نظائر آنها نقل کرده، باقی مطالب تقریباً مأخوذ از این تفسیر است؛ لیکن باین روش که معنی را گرفته و عبارت را تغییر داده است و آن را موشح بقسمتی از احتجاج بر مباحث مربوطه بامامت ائمه اثنی عشر - سلام الله علیهم - و نقل اخباری نسبت باین موضوع در مواردی که مقتضی دانسته است، نموده. پس در واقع می توان گفت که جلاءالاذهان نسبت بمطالب مهمّه مربوطه بتفسیر آیات و شأن نزول آنها و نقل قصص و حکایات و سیر و مغازی و غیر ذلک بمثابه اُسّ اساس برای منهج الصادقین بوده است (جرجانی، ۱۳۷۸: ۳۸-۳۷).

بنابراین نمی توان بدون شناسایی و استخراج منابع تفسیری دو اثر زواره ای و کاشانی، قدحی یا مدحی بر تفسیر آنها نگاشت؛ چرا در کار آنان مرز میان تصنیف و تالیف درهم آمیخته و براحتی نمی توان خالق اثر یا قائل سخن را شناسایی کرد. " وجه اشتراک این دو نویسنده در آن است که هر دو در کار ترجمه، تقریباً همیشه عین عبارات مواهب علیه را تکرار کرده اند؛

و تا آنجا که مخالفتی و معارضه‌ای و یا کمبودی در آن کتاب نمی‌دیدند، بخش‌هایی از تفسیر کاشفی را نیز آورده‌اند؛ آن‌گاه، چون مواهب بر مذهب اهل تسنن نگاشته شده و رنگ عرفانی بر آن غالب است، ایشان خود همه احادیث و اخبار و روایات شیعی را بر آن افزوده‌اند. " (آذرنوش، همان، ۲۳۹). در مورد نوع نگارش و سبک بیان در منهج الصادقین و کهنه‌گرایی و ناهمسانی در نثر، پاسخ این معما را همان‌گونه که در مورد تفسیر زواره‌ای، به نقل از " هزار سال تفسیر فارسی " گفته شد، باید در منابع ناگفته اثر بازیافت: " آنچه مرحوم سادات گرایش مؤلف به فارسی کهن پنداشته، همان شیوه گفتار و همان واژگانی است که از ترجمه تفسیر رسمی به تفسیرهای متأخرتر، از آنجا به مواهب علیه کاشفی و از آنجا مستقیماً به منهج راه یافته است " (آذرنوش، همان، ۲۴۱).

چون استاد آذرنوش در اثر گرانقدر خود، به تفصیل در مقام مقایسه و تطبیق بخش ترجمه آیات در مواهب و منهج برآمده‌اند و نمونه‌های بسیاری از انواع این بهره‌گیری‌ها را ارائه داده‌اند، پژوهشگر کنجکاو را بدانجا حواله می‌دهیم. دیدگاه کارشناسانه این صاحب نظر چنین خلاصه می‌شود که: " ترجمه‌های قرآنی او تقریباً همیشه با ترجمه‌های کاشفی یکی است. همین‌جاست که نثر کاشانی، به تقلید از کاشفی، از نظر واژگان فارسی‌تر است و از نظر ساخت، به همان بیماری سنتی چندین صدساله دچار است. در درون تفاسیر نیز پیوسته می‌توانیم عین عبارات کاشفی را بازیابیم. در این موارد ملاحظه می‌کنیم که متن منهج به شدت با متن مواهب انطباق می‌یابد " (همان، ۲۴۰).

سطرهای پایانی منهج نیز قابل مقایسه بلکه کاملاً مطابق با مواهب است:

"و بدانکه در افتتاح کلام الهی بحرف (با) و اختتام آن بحرف (سین) سری عزیز و نکته‌ای عجیب و غریبست چه این هر دو حرف نزد ترکیب بس است و عرب گوید بسک ای حسبک پس معنی چنین باشد که حسبک من الکوین ما أعطیناک بین الحرفین، یعنی کافی است ترا از هر دو آنچه بتو عطا کرده‌ایم از میان این دو حرف یعنی قرآن کفایت است از برای هر مؤمن و مؤمنه در تحصیل مرادات دنیوی و اخروی و بحسب تلاوت و توجه بآن و اشتغال بمطالعه آن و عمل بمأمور و منهی آن، از نوا در اتفاقیات آنست که این دو حرف در لغت فارسی هم بمعنی حسب آید یعنی بسنده و حکیم سنایی در این معنی گفته:

اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس (کاشانی، همان : ۴۱۲/۱۰).

در پایان و در نگاهی جامع تر، باید گفت که بجز روایات و حکایات شیعی که کاشانی از دیگر منابع مشهور اتخاذ فرموده، در بخش ترجمه آیات و ذکر اقوال اخلاقی یا عرفانی در تفسیر، بیشتر به مواهب علیه اتکا داشته و افزون بر مواردی قابل توجه که با ذکر ماخذ از تفسیر کاشفی بهره برده، مواردی بسیار بیشتر، بی ماخذ، منقولات مواهب را در منهج اشرا ب کرده است و برخلاف زواره‌ای، استاد خود، اعتدال و نیز ادب یاد کرد پیشینیان را حفظ نکرده است.

۳. زندگی و آثار شیخ لاهیجی

بهاء‌الدین محمد شریف لاهیجی، دانشمند وارسته قرن یازدهم و معاصر دانشمندی به نام ملا عبدالرزاق لاهیجی صاحب شوارق الالهام و گوهر مراد است. وی در خدمت محقق داماد و برخی از استادان بزرگ آن دوران تلمذ کرد و آثار ارزشمندی از خود برجای گذاشت. از وی چند اثر قرآنی، اخلاقی و عرفانی باقی مانده است.

در باره زندگی و آثار این مفسیر همین اندازه باید یادآور شد که: "وی مفسری امامی است که معاصر با فیض کاشانی، علامه مجلسی و شیخ حر عاملی بوده و از محضر میرداماد آموخته است. همه علمای رجال و تراجم که بر حال یا کتب وی واقف شده‌اند، به مراتب فضل و تقوا و شخصیت علمی او اعتراف نموده و از وی تجلیل کرده‌اند." (خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۷۱۸).

مفسر خود در مقدمه تفسیر می‌گوید: « غرض این است که ترجمه‌ای مختصر و قابل اعتماد بر مبنای مذهب امامیه برای قرآن بنویسم ». این تفسیر ظاهراً در هندوستان به انجام رسیده و مانند بیشتر تفاسیر قرن یازدهم، متأثر از فضای فرهنگی آن سامان و از دو ویژگی

آن دوران برخوردار است: نخست گرایش به حدیث و دیگری داشتن صبغه عرفانی. (لاهیجی، ۱۳۷۳ : ۱/۷۳).

ذکر مواهب در تفسیر لاهیجی

حجم بهره گیری های لاهیجی از مواهب، نسبت به دو تفسیر پیشین، بسی کمتر است اما کاملاً معلوم است که هم با جواهرالتفسیر کاشفی و هم با مواهب علیّه او آشنا بوده و از آنها نقل مطلب کرده است. البته هنگام یادکرد کاشفی، برخلاف کاشانی، حریم ادب را پاس می‌دارد. برای نمونه می‌توان این عبارات را مطالعه کرد (با این تذکر که مقصود لاهیجی از "ترجمه"، در این عبارت و عبارت های مشابه، "تفسیر" قرآن است):

"از ابن عباس منقول است که نجوم آیات قرآن است و مواقع آن، اوقات نزول آن است ؛ بمعنی قسم به اوقات نزول قرآن و ملا حسین کاشفی رحمه الله در ترجمه قرآن که بعد از ترجمه اول که مشهورست نوشته گفته که امامیه گویند که مراد از نجوم ، ائمه اثنی عشر و مواقع مقابر ایشان است ؛ یعنی قسم می‌خورم به مقابر ائمه هدی علیهم السلام . پوشیده نماند که تعبیر از ائمه هدی بنجوم در احادیث وارد شده و بنا برین می‌تواند که مواقع نجوم مقابر حضرات باشد اما اینکه امامیه این معنی را گفته باشند جایی دیده نشد" (لاهیجی، ۱۳۷۳ : ۳۶۸/۴).

البته باید گفت همان گونه که شریف لاهیجی می‌فرماید "اینکه امامیه این معنی را گفته باشند، جایی دیده نشد"، چنین ادعایی نیز در تفاسیر کاشفی (نه جواهر و نه مواهب) دیده نشد، بلکه مثل همیشه با نقل منبع قول خود نوشته است: "و در عین المعانی آورده که مراد ، مساجد صحابه و مقابر ایشان است که مشیّه اند به نجوم، کما قال : اصحابی کالنجوم که بروج آسمان است و..." (کاشفی، همان: ۲۵۳/۴).

همچنین لاهیجی عباراتی را از مواهب در ابتدای تفسیر خود می‌آورد:

"پوشیده نماند که ازین باب است که در افتتاح کلام الهی حرف «با» و در اختتام حرف «سین» ورود یافته و این اشاره ایست لطیف که آنچه نزول پذیرفته بجهت نجات و رسیدن بدرجات بس است، عرب گوید: «بسک، ای حسبک» پس معنی چنین باشد که بسک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین" (شریف لاهیجی، همان: ۱/ ۳۲)

و سپس در سطور پایانی تفسیرش نوشته است:

"گفته‌اند که افتتاح کلام الهی بحرف «با» و اختتام آن بحرف «سین» که از ترکیب آن دو حرف لفظ «بس» بجلوه گاه ظهور آمد، اشارت است بر اینکه کافی و «بس» است آنچه حق سبحانه و تعالی از میان این دو حرف بر عالمیان عطا کرده یعنی اندر دو جهان رهبر تو قرآن بس اول و آخر قرآن ز چه «با» آمد و «سین» بر لبیب سخن شناس مخفی نماند که اختتام این ترجمه بلفظ «بس» کنایه است بر اینکه این ترجمه نیز طالبان رحیق حقایق قرآنی و متعشان مناهل دقایق و حیانی را کافی و «بس» است و احتیاج نیست بمطالعه تفاسیری که اکثر آنها تفسیر برای است و تفسیر برای باتفاق عقل و نقل باطل و عاطل است." (لاهیجی، همان: ۴ / ۸۹۷).

این عبارات می‌تواند کنایه و تعریضی باشد به جمله‌های پایانی کاشفی که عینا نوشته بود:

"و در افتتاح کلام الهی به حرف با و در اختتامش به حرف سین، سرّی عزیز است چه اینکه هر دو حرف بس باشد؛ عرب گوید که بسک ای حسبک. پس معنی چنین شد که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرمین و از نوادر اتفاقات آن است که اینکه دو حرف در لغت پارسی هم بمعنی حسب آید؛ یعنی بسنده. حکیم سنائی اشارتی باین معنی نموده: بیت

اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس" (کاشفی، همان: ۴/۴۴۵).

اگر در میان تفاسیر شیعی پس از دوره صفویه تا میانه قاجاریه، جستجویی کنیم، بجز تفاسیری که تاکنون مورد بررسی قرار گرفت، در بسیاری دیگر از تفسیرهای نگارش یافته در این دوره، نقش پای مواهب کاملاً مشهود است. اگر حتی مبنای این بهره‌گیری‌ها را تنها ذکر نام کاشفی یا کتاب او فرض کنیم، به چنین آماری می‌رسیم:

در حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر حدود ۳۱۰ مورد استفاده مستقیم از مواهب دیده می‌شود که هر مورد آن از چندین سطر تا چند صفحه را شامل است.

در تفسیر خسروی حدود ۱۶۰ مورد برداشت مستقیم از مواهب دیده می‌شود و برابر آن، بی ذکر ماخذ.

در تفسیر اثنی عشری بیش از چهارده مورد، بهره با ذکر ماخذ رویت شد.

در تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن ۲۶ مورد استفاده از مواهب مشاهده می‌شود.

در تفسیر قرآن مهر ۲۲ مورد از مواهب با ذکر ماخذ نقل مطلب شده است.

در تمهید المبانی یا تفسیر کبیر بر سوره سبع المثانی کلاً ۲۲ مورد نام کاشفی و مطلبی از او نقل شده است.

کاشفی یاد شده است. در ترجمه قرآن زین العابدین رهنما در کل حدود ۲۶۰ مورد از ترجمه با توضیح

این رویه را در تفاسیری همچون: انوار العرفان فی تفسیر القرآن، تفسیر عاملی و... نیز می‌توان دید؛ باین تفاوت که در روزگار نزدیک به ما، نویسندگان تفسیر در مقدمه اثر خود، به منابع مورد استفاده، اشاره می‌کنند. همان گونه که شیخ ابراهیم موثق عاملی در مقدمه تفسیرش می‌نویسد:

"...نشان دادن اختلاف مفسرین در مقصود و در قرائت آیات با ذکر هر نکته‌ی علمی و اخلاقی و عرفانی و ذوقی که در کتابهاشان دیده شده بعنوان سخن مفسرین با رعایت کمال امانت که اگر شعر مشهوری در کتابی نقل شده است از آن کتاب نقل کردم و برای

زیبائی و آرایش، از نوشته‌های ذوقی و لطیف تفسیر کشف الاسرار و ابو الفتوح و مواهب علیه آنچه مناسب بود مختصری عین عبارت آنها را نقل کردم" (عاملی، ۱۳۶۰: ۳).

و همچنان باید این یادآوری را تکرار کرد که در بسیاری از این تفاسیر متأخر، نقل قول هایی از منبع دست دوم، مثلاً ترجمه الخواص یا منهج الصادقین دیده می‌شود که در واقع آن منقولات از مواهب است و چون بی ذکر ماخذ بوده، در تفسیر متأخران، به نام دیگران ثبت شده است. این مشکل برای پژوهشگر امروزی نیز محل لغزشی فراهم آورده است. اگر ماخذ فکری مفسری شناخته شده باشد، کار برای انتساب هر عقیده یا نظر، و قضاوت در باب منفی یا مثبت بودن آن عقیده، هموارتر است؛ اما اگر این منابع آشکار نباشند، انتساب آراء به نقل کننده مطلب و قضاوت در باره آن، برای آیندگان مشکل می‌آفریند. از این روست که براحتی می‌توان با جستجویی اجمالی، حجم انبوهی از مقالات یا رساله های دانشگاهی را دید که دیدگاه مفسری را در موضوعی خاص، بررسی کرده اند، درحالی که آن ایده از پای بست از سوی مولفی دیگر صادر شده و به ماخذی ناپیدا مربوط بوده است.

نتیجه گیری

تفسیر مواهب علیه یا تفسیر حسینی، از همان اوان نگارش در زمان حیات مولف (در عهد تیموری) شهرتی دامنه دار یافته و سراسر دوره صفویه و پس از آن را نیز درنوردیده است. با این تفاوت که تا پایان عهد تیموری، تفاسیر نگارش یافته کاشفی، از حمایت مستقیم سلاطین و عالمان اهل سنت نیز برخوردار بوده، اما در عهد صفوی این حمایت را از سلاطین تازه شیعه شده و عالمان این عصر، دریافت نمی‌کرده است؛ با این حال مقبولیت خود را از دست نداده و در مناطق شیعه نشین نیز همچنان استنساخ می‌شده تا اینکه نوبت به چاپ های سنگی متنوع این اثر در شبه قاره هند، رسیده است .

افزون بر ادله فراوانی که موافقان و مخالفان کاشفی برای اثبات شیعه یا سنی بودن او اقامه کرده اند، در حاشیه این تحقیق و اثبات بهره گیری های برخی مفسران صاحب نام عصر

صفوی، از تفسیر کاشفی، می‌توان از نوع مواجهه و واکنش‌های عالمان شیعی صفوی که طبعاً بسیار نزدیک‌تر به روزگار کاشفی بوده و آثار او را خوانده بودند، پاسخ روشن‌تری برای آن پرسش همیشگی یافت. شیوه مواجهه چند مفسر بزرگ عهد صفوی با رویکرد کاشفی و تفسیرش، به روشنی گواهی است بر مغایرت دیدگاه کاشفی با مذهب مختار در عهد صفوی. وقتی می‌بینیم علی بن حسن زواره‌ای که ترجمه الخواصش را تنها چند دهه پس از مواهب (در ۹۴۷ هجری) تالیف کرده، یا ملا فتح‌الله کاشانی که تفسیر منهج‌الصادقین و نیز خلاصه‌اش را در برابری با مواهب علیه رقم زده است (که ظاهر آن را مزین به نقوش جمیله و باطنش را مملو از سموم عقاید قاتله می‌داند!) یا فیض کاشانی به دستور شاه عباس دوم، مواهب کاشفی را از کاستی‌های غیر شیعی، اصلاح کرده و «تنویر المواهب» را ساخته است، افزون بر آنکه دلیلی دیگر بر اهل سنت بودن کاشفی می‌افزاید، بر نفوذ و موفقیت این تفسیر در میان اهل علم دلالت دارد.

آنچه پس از بررسی‌های بسیار در باب این دو تفسیر باید گفت، این است که: نمی‌توان بدون شناسایی و استخراج منابع تفسیری دو اثر زواره‌ای و کاشانی، قدحی یا مدحی بر تفسیر آنها نگاشت؛ چرا در کار آنان مرز میان تصنیف و تالیف درهم آمیخته و براحتی نمی‌توان خالق اثر یا قائل سخن را شناسایی کرد.

اگر در میان تفاسیر شیعی پس از دوره صفویه تا میانه قاجاریه، جستجوی کنیم، بجز تفاسیری که تاکنون مورد بررسی قرار گرفت، در بسیاری دیگر از تفاسیرهای نگارش یافته در این دوره، نقش پای مواهب کاملاً مشهود است. اگر حتی مبنای این بهره‌گیری‌ها را تنها ذکر نام کاشفی یا کتاب او فرض کنیم، به چنین آمار می‌رسیم:

در حجه‌التفاسیر و بلاغ‌الاکسیر حدود ۳۱۰ مورد استفاده مستقیم از مواهب دیده می‌شود که هر مورد آن از چندین سطر تا چند صفحه را شامل است.

در تفسیر خسروی حدود ۱۶۰ مورد برداشت مستقیم از مواهب دیده می‌شود و برابر آن، بی‌ذکر ماخذ.

در تفسیر اثنی‌عشری بیش از چهارده مورد، بهره با ذکر ماخذ رویت شد.

در تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن ۲۶ مورد استفاده از مواهب مشاهده می‌شود.

در تفسیر قرآن مهر ۲۲ مورد از مواهب با ذکر ماخذ نقل مطلب شده است.

در تمهید المبانی یا تفسیر کبیر بر سوره سبع المثانی کلا ۲۲ مورد نام کاشفی و مطلبی از او نقل شده است.

در ترجمه قرآن زین العابدین رهنما بیش از ۲۶۰ مورد استفاده از ترجمه با توضیح کاشفی یاد شده است.

این رویه را در تفاسیری همچون: انوار العرفان فی تفسیر القرآن، تفسیر عاملی و... نیز می‌توان دید.

منابع

آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۵)، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی (از آغاز تا عصر صفوی)، انتشارات سروش، تهران.

استوری، چارلز (۱۳۶۲)، پژوهشگاه علوم انسانی ادبیات فارسی بر مبنای استوری، ترجمه یحیی آرین پور و دیگران.

اشکوری، محمد بن علی (۱۳۷۱)، تفسیر شریف لاهیجی، ۴ جلد، دفتر نشر داد - ایران - تهران.
اصیل الدین واعظ (۱۳۵۱)، مقصد الاقبال سلطانیه و مرصد الآمال خاقانیه، تحقیق نجیب مایل هروی، نشر فرهنگ ایران. تهران

ایازی، محمد علی (۱۳۹۳)، شناخت نامه تفاسیر، نشر علم، تهران
زواره‌ای، ابوالحسن (۱۳۹۴)، تفسیر ترجمه الخواص، تصحیح دکتر منصور پهلوان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

پهلوان، منصور (۱۳۸۴)، جایگاه ترجمه الخواص در میان تفاسیر قرآن، مجله کتاب ماه دین، شماره ۹۳-۹۴.

خرمشاهی، بهاء الدین (۱۳۷۷)، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ج ۱. نشر دوستان، تهران
جرجانی، ابوالمحاسن (۱۳۷۸)، جلاء الاذهان و جلاء الاحزان (تفسیر گازر)، تصحیح: میرجلال الدین ارموی، انتشارات دانشگاه تهران. تهران.

دانش پژوه، سادات ناصری، (۱۳۶۹)، هزار سال تفسیر فارسی (سیری در متون کهن تفسیری پارسی با شرح و توضیحات)، نشر البرز، تهران

زواره قمشه ای، غلامرضا (۱۳۷۰)، آینه پژوهش ۱۳۷۰ شماره ۹ مقاله: تفسیر ترجمه الخواص سندس کریستین (۱۳۹۰)، علل شهرت مواهب، ترجمه: محمدافضلی و محمدرضا موحدی، مجله آینه پژوهش، شماره ۱۲۸

شعرانی، ابوالحسن (۱۳۸۶)، پژوهش های قرآنی علامه شعرانی در تفاسیر مجمع البیان، روح الجنان و منهج الصادقین، ۳ جلد، بوستان کتاب، قم.

شکریایی، محمد، مؤذنی، علی محمد (۱۳۸۴) «معرفی ترجمه و شرح نهج البلاغه اثر علی بن حسن زواره ای (مفسر قرن دهم هجری) همراه با شرح حال و دیگر آثار نویسنده»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، زمستان ۱۳۸۴، شماره ۱۷۶.

شفیعی، محمد، (۱۳۴۹)، مفسران شیعه، دانشگاه پهلوی، تهران.

عاملی، ابراهیم، (۱۳۶۰)، تفسیر عاملی، نشر صدوق، تهران

کاشانی، فتح الله (۱۳۵۱)، تفسیر کبیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تصحیح: ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی اسلامیة، تهران.

کاشانی، فتح الله (۱۳۶۳)، تفسیر خلاصه منهج الصادقین: مسمی به خلاصه المنهج، تصحیح: ابوالحسن شعرانی، انتشارات اسلامیة، تهران

کاشفی، کمال الدین حسین (۱۳۱۷)، مواهب علیه با تفسیر حسینی، به اهتمام: محمدرضا جلالی نایینی، انتشارات اقبال و شرکا، تهران.

لاهیجی، بهاء الدین محمد (۱۳۷۳) تفسیر شریف لاهیجی، با مقدمه و تصحیح: سیدجلال الدین حسینی ارموی، انتشارات داد، تهران.

معرفت، محمد هادی (۱۳۷۹)، تفسیر و مفسران، ۲ جلد، موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، قم.

موحدابطحی، حجت (۱۴۱۸)، ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ، دفتر تبلیغات المهدی (عج)، اصفهان.

موحدی، محمدرضا (۱۴۰۰)، روضه الشهداء کاشفی و قضاوت های برخی معاصران، مجله آینه پژوهش، شماره ۱۹۱، سال ۳۲.

References

Azarnoush, Azartash (1375), History of translation from Arabic to Persian (from the beginning to the Safavid era), Soroush Publishing House, Tehran.

Storey, Charles (1362), Humanities Research Institute of Persian Literature based on Storey, translated by Yahya Arinpour and others.

Ashkouri, Muhammad bin Ali (1371), Tafsir Sharif Lahiji, 4 volumes, Dad publishing house - Iran - Tehran.

Asil al-Din Vaez (1351), Moghtar al-Iqbal Soltanieh and Masrad al-Amal Khaqanieh, research by Najib Mayel Heravi, Farhang Iran Publishing House, Tehran

Ayazi, Mohammad Ali (2013), Idtnama Tafasir, Nasar Alam, Tehran

Zavareh, Abolhasan (2014), Tafsir of Al-Khowas translation, edited by Dr. Mansour Pahlavan, Scientific and Cultural Publications, Tehran.

Pahlavan, Mansour (1384), the position of Al-Khowas translation among Qur'an interpretations, Kitab Mah Din magazine, No. 93-94,

Khorranshahi, Bahauddin (1377), Encyclopedia of Quran and Quran Studies, vol.1. Publishing friends, Tehran

Jurjani, Abul Mohassan (1378), Jala-ul-Azhan and Jala-ul-Ahzan (Tafsir Ghazar), Edited by: Mir Jalaluddin Ermoi, Tehran University Press. Tehran.

Scholar, Sadat Naseri (1369), A Thousand Years of Persian Commentary (A Tour of Ancient Persian Commentary Texts with Explanations), Alborz Publishing House, Tehran

Zavareh Qomshei, Gholamreza (1370), Aineyeh Research 1370, Number 9, Article: Tafsir of the translation of Al-Khas

Sandus Christian (2010), The Causes of the Fame of Mawabeh, Translation: Mohammad Afazli and Mohammad Reza Mohedi, Aineh Research Magazine, No. 128

Shearani, Abul Hasan (1386), Qur'anic researches of Allameh Shearani in the commentaries of Majma al-Bayan, Ruh al-Jinan and Manhaj al-Sadiqin, 3 volumes, Bostan Kitab, Qom.

Shokraei, Mohammad, Moezni, Ali Mohammad (1384) "Introduction to the translation and commentary of Nahj al-Balagheh by Ali bin Hassan Zavarei (commentator of the 10th century Hijri) along with biography and other works of the author", Journal of Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, winter 1384. Number 176..

Shafiei, Mohammad, (1349), Shia commentators, Pahlavi University, Tehran.

Aamili, Ebrahim, (1360), Tafsir Aamili, Nashr Sadouq, Tehran

Kashani, Fathullah (1351), Tafsir Kabir Manhaj al-Sadiqin fi Zam al-Makhalifin, Edited by: Abul Hasan Shearani, Islamia bookstore, Tehran.

Kashani, Fathullah (1363), Tafsir summary of Manhaj al-Sadiqin: called the summary of al-Manhaj, edited by: Abul Hasan Shearani, Islamic Publications, Tehran.

Kashfi, Kamal al-Din Hossein (1317), Mohabeh Aliyya with Hosseini's commentary, edited by: Mohammad Reza Jalali Nayini, Iqbal and Partners Publishing House, Tehran.

Lahiji, Bahauddin Mohammad (1373) Tafsir Sharif Lahiji, with introduction and correction: Seyyed Jalaluddin Hosseini Ermoi, Dad Publishing House, Tehran.

Marafet, Mohammad Hadi (1379), Tafsir va Mafsaran, 2 vols., Talmahid Publishing Cultural Institute, Qom.
Mohdabtahi, Hojjat (1418), the roots and manifestations of Shiism and Isfahan seminary throughout history, Al-Mahdi Propaganda Office (AJ), Isfahan

In Press